

تحلیلی بر ترجمه ماندگار

وداع با اسلحه

محمد رضا لorzاده^۱

وداع با اسلحه^۲ در مقام یکی از رمان‌های بزرگ پس از جنگ جهانی اول شهرت فراوانی برای ارنست همینگوی به ارمغان آورد. کتاب برگرفته از تجارب شخصی خود نویسنده و داستان راننده آمبولانس داوطلبی است که در خط مقدم جبهه در ایتالیا زخمی و به عشق پرستار انگلیسی زیبارویی گرفتار می‌شود. داستان، قصه سفر آنهاست برای یافتن مکانی آرام در بحبوحه جنگ. پیر این روزهای دنیای ترجمه، نجف دریابندری، در عنفوان جوانی و در سن ۲۲ سالگی این اثر سترگ را به فارسی ترجمه کرد. این مترجم خودآموخته در مقدمه چاپ هشتم ترجمه (پاییز ۱۳۶۲) می‌گوید که اثر حاضر ۳۰ سال قبل (یعنی سال ۱۳۳۲) ترجمه شده، یک سال بعد به چاپ رسیده و در سال ۱۳۴۰ برای انتشار در قالب کتاب جیبی، مترجم فرصت تجدیدنظر در ترجمه را یافته است. البته دریابندری تغییرات اساسی در کلیت ترجمه نداده و صرفاً سعی در پیراستن متن از غلط‌های ویرایشی نموده است. دریابندری در زمان ترجمه کتاب در زمره مترجمانی بود که طبق جهان‌بینی خود، دست به انتخاب و ترجمه اثر می‌زد و عملاً برنامه‌ریزی نظام‌مندی، وی را به این سمت سوق نداده بود (کاشیگر، ۱۳۹۳: ۱۰). دریابندری خود می‌گوید اصولاً کارهایی را ترجمه کرده که از پس ترجمه آنها برمی‌آمده است ولی همیشه سعی داشته با ترجمه این آثار، خوانندگان خود را تحت تأثیر قرار بدهد و از اعتراف به نیت خود مبنی بر جهت دادن به مخاطب ابایی ندارد (۱۳۸۸؛ ۱۳۹۳).

دریابندری در مقدمه چاپ هشتم (۱۳۶۲) می‌نویسد: «ترجمه فارسی وداع با اسلحه را می‌توان کتاب کمابیش موفق‌تری نامید» به این دلیل که «در مدت سی سالی که از عمر آن می‌گذرد به طور متوسط هر چهار سال یک‌بار تجدید چاپ شده است». با این حال،

^۱ دانشجوی دکتری ترجمه، دانشگاه اصفهان (m.lorzadeh@gmail.com)

^۲ Farewell to Arms

در ویراست (اساسی) سوم که در سال ۱۳۷۶ یعنی در چهل و دومین سال ترجمهٔ رمان صورت گرفته است، مترجم اندکی تغییر موضع می‌دهد و در بیانی فروتنانه اقبال از ترجمه را «لطف خوانندگانی» تلقی می‌کند که به «نخستین کار یک جوان خام» توجه داشته‌اند و بی‌شک این کلام مقدمه‌ای است برای زدودن نارسایی‌ها و ویرایش ترجمه، تلاش برای «رفع لغزش‌ها و افتادگی‌ها»، «صیقلی مختصر در انشای ترجمه» و در نهایت، منسوب کردن موفقیت ترجمه در وهلهٔ نخست به خود متن مبدأ و در مرحلهٔ بعد به شیوهٔ ترجمه.

سبک ترجمهٔ دریابندری که به تدریج تکامل یافته و اوج آن را می‌توان در *بازمانده* روز دید، برایش طرفداران پروپاقرصی در میان خوانندگان جدی ادبیات و ادبیات ترجمه شده دست و پا کرده و او را در جایگاه حکم‌گزاران ترجمه ادبی نشانده است. محمدعلی سپانلو در مجلس نکوداشت محمد بهارلو به شدت بر مترجمانی که به ترجمه مجدد آثار ادبی می‌پردازند می‌تازد که «چرا «پیرمرد و دریا» دوباره ترجمه می‌شود وقتی که [مترجمی همچون] دریابندری آن را ترجمه کرده است؟ ... به نظرم چنین کاری، شرکت در یک جنایت است و به واقع یک جنایت ادبی محسوب می‌شود. اگر قرار است اثری قصاصی بشود، حداقل به سراغ ترجمه آثاری برویم که تا به حال ترجمه نشده باشند» (سپانلو، ۱۳۹۰).

در عین حال، بازنگری‌ها و لحن متواضعانهٔ دریابندری در سخن گفتن از ترجمهٔ *وداع با اسلحه* نتوانسته است برخی از منتقدان از جمله طاهره صفارزاده را راضی نماید. وی در کتاب *اصول و مبانی ترجمهٔ خود* (۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۳۵) بر دریابندری و ترجمهٔ وی می‌تازد، هر چند در بررسی خود از حد واژه‌ها، عبارت‌ها و (در ایده‌آل‌ترین حالت) جمله‌های کوتاه فراتر نمی‌رود و به قول سنتی‌نویسان، روح و جان کلام رمان و به گفتهٔ زبان‌شناسان، گفتمان اثر را نادیده می‌گیرد. دریابندری خود در مصاحبه‌اش با مجلهٔ *تجربه* می‌گوید که سعی وی در ترجمه، انعکاس صدای نویسنده است (۱۳۹۴: ۱۵-۱۶) و نه ارائه ترجمهٔ تحت‌اللفظی از کار. از یاد نبریم که «ترجمهٔ ادبیات داستانی در مسیر نیل به «کفایت سبکی» هر چه بیشتر، نیازمند انجام تحلیل سبک‌شناسی در دو سطح «خرد» و «کلان» است. در تحلیل سبکی کلان، تحلیل‌گر/مترجم در پی کشف «چگونگی» یا «کیفیت» متن است و در تحلیل سبکی خرد به دنبال تبیین «چرایی» و «نحوه» تحقق آن کیفیت» (خان‌جان، ۱۳۸۳). آن‌گونه که از صحبت‌های دریابندری (مثلاً

مقدمه او بر ترجمه پیرمرد و دریا) برمی آید، وی عموماً تلاش داشته است تا دست کم در ترجمه آثار همینگوی، کلان‌نگری و خردگرایی را توأمان سرلوحه کار خویش قرار دهد چرا که می‌دانسته است پرداختن صرف به سطح خرد واژگان کمی از اقتضانات سبکی همینگوی به دور خواهد بود.

به هر روی، انتشار شانزدهمین چاپ این ترجمه در سال ۱۳۹۲ هم نشان از اقبال مجدد نسلی دیگر دارد که با وجود دست کم هفت ترجمه دیگر در بازار از گذشته تا به امروز (از جمله ترجمه‌های مرعشی، ۱۳۴۹ و چوپانی، ۱۳۹۲) همچنان به کار پیر ترجمه، اعتماد و اعتقاد دارند و هم نشانی است از نو به نو شدن محتوا و شیوه بیان دریابندری در نزدیکی هر چه بیشتر به لحن و سبک سهل و ممتنع نویسنده بزرگی که حتی بر نوع بیان، سبک و گونه‌های ادبی زبان فارسی نیز تأثیرگذار بوده است (رک. خزاعی فرید و فتح‌اللهی، ۱۳۸۹). تردیدی نیست که کوتاه‌نویسی و گرایش به ایجاز در ترجمه دریابندری در وهله نخست، متأثر از سبک تلگرافی همینگوی بوده است که هم‌راستا با کوتاه‌نویسی و لحن منقطع در آثار تألیفی برخی از نویسندگان معاصر ایرانی است که ای بسا خود متأثر از همینگوی یا ترجمه آثار او بوده‌اند. این شیوه ترجمه نه تنها برآیندی است از قابلیت تحلیل ادبی دریابندری و اشراف وی بر سبک نویسنده بلکه خود مصداق مقابله وی با پدیده اطناب یا درازنویسی است که در ترجمه‌های نارسا به وفور دیده می‌شود.

و اینک نقل و بررسی مختصر نمونه‌هایی از فصول آغازین ترجمه کتاب:

نمونه‌های توصیف:

There was much traffic at night and many mules on the roads with boxes of ammunition **on each side of their pack-saddles** and gray motor trucks that **carried men**, and other trucks with loads **covered with canvas** that moved slower in the traffic.

شب‌ها آمد و شد زیاد بود و قاطرهای زیادی بودند که در هر لنگه خورجین‌شان یک صندوق مهمات بود و کامیون‌های خاکی‌رنگ که آدم بارشان بود و کامیون‌های دیگری که روی بارشان برزنت کشیده شده بود و آهسته حرکت می‌کردند.

...so that the men, passing on the road, marched as though they were **six months gone with child**.

... به طوریکه به نظر می‌رسید مردانی که از توی جاده می‌گذرند، هر یک شش ماهه آبستند.

در دو توصیف بالا، سرباز صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد که شب‌ها از پنجره می‌بیند و دریابندری سعی کرده است صرفاً به صورت جملات نگاه نکند و به قول لیکاف و جانسون (۱۹۸۰: ۹۴)، «تصویر منسجمی» را ایجاد نماید که همه اجزای آن به هم «چفت و بند شده‌اند» به گونه‌ای که ظرف و مظروف با هم در تطابق کامل باشند و ایماژ کاملاً یک‌دستی تصویر شود.

It swung in a metal cradle and you pulled the neck of the flask down with the forefinger and the wine, **clear red**, tannic and **lovely**, poured out into the glass held with the same hand.

شراب توی ظرف فلزیش موج می‌زد و ما با انگشت گردن ظرف را خم می‌کردیم و شراب، قرمز و روشن، گس و دلچسب، توی گیلای که در همان دستمان بود می‌ریخت.

The battery **fired twice** and the air came each time like a blow...

توپ دو بار خالی شد و هر بار هوا یورش کرد...

It was a **nuisance** to have them there but it was a **comfort** that they were no bigger.

بودن این توپ‌ها در آنجا اسباب زحمت بود ولی باز هم خوب بود که توپ‌ها بزرگ‌تر از این نبود.

Some looked **pretty bad**.

بعضی‌ها خیلی مفلوک به نظر می‌رسیدند.

I drove coming back and went fast with the empty car to find **the man from Pittsburgh**.

هنگام بازگشتن من می‌راندم و با ماشین خالی تند می‌رفتم تا سرباز پیتسبرگ را پیدا کنم.

در سه مثال بالا کاملاً مشهود است که دریابندری روح و جان کلام و فضای ذهنی راوی داستان را چه در کنش‌های روایی (مانند توصیف چگونگی طی مسیر) و چه در

بازگردانی صفات به گونه‌ای بازآفرینی می‌کند که خواننده نه درگیر متن ترجمه بلکه همراه داستان شود و در این فضا چندان احساس غرابت نکند.

نمونه‌های گفتگو:

"Priest never with girls," he explained to me.

«کشیش هیچ‌وقت با دخترها نیست». سروان رویش به من بود.

"I will get you a copy. It was that which shook my faith".

«من یه نسخه رو بت می‌دم. همین کتاب بود که منو لامذهب کرد».

"I will get it for you," said the lieutenant.

ستوان گفت: «من برات گیر میارم».

"There will be no more offensive now that the snow has come," I said.

گفتم: «حالا که برف آمده دیگر حمله نخواهد شد».

He doesn't want to see peasants.

اون که نمی‌خواد بره تماشای دهاتیا.

"He should have fine girls. I will give you the addresses of places in Naples. Beautiful young girls--accompanied by their mothers."

«باید چند تا دختر خوشگل به تور بزنه. آقا جان من نشانی جاهای خوب ناپل رو بت می‌دم. دخترای بچه‌سال و خوشگل، همراه مادرشون».

"I would like to go with you and show you things," the lieutenant said.

ستوان گفت: «من دلم می‌خواس بات میومدم همه‌جا را نشونت می‌دادم».

He said: "What kind of time did you have?" "Magnificent.

گفت: «مرخصی چطور گذشت؟» - «عالی»

"No, Signor Tenant. It is protected by the little hill."

«نه سرکار. این توپ‌ها در پناه تپه هستن».

دریابندری گفتگوها را به زبان محاوره ترجمه کرده تا تصویری واقع‌گرایانه از روابط میان آدمهای داستان به دست بدهد. او شیوه همینگوی در توصیف و گفتگوها را به درستی درک کرده و سعی نموده با انتخاب واژه مناسب و ترتیب واژه‌ها گفتگوها را به جای ترجمه لفظ به لفظ، در زبان فارسی بازآفرینی کند به نحوی که با فارسی روان محاوره تطابق داشته باشد. نحوه شکسته‌نویسی و محاوره‌گویی دریابندری در دورانی که ترجمه به زبان رسمی و خشک شیوه غالب به شمار می‌رفت باعث تداول زبان محاوره به‌ویژه در ترجمه‌های ادبی شد، و اگر زنده‌یاد احمد شاملو سال‌ها بعد دست به قلم می‌برد و زبان کوچه و بازار را در ترجمه *دن آرام* می‌ریزد، وامدار سدشکنی‌های امثال دریابندری در انتقال کلام شکسته همینگوی است.

نکته مهمی که در پایان شایان ذکر به نظر می‌رسد (و البته نیازمند تحقیق جامع و جداگانه‌ای خواهد بود) آن است که به احتمال زیاد ترجمه دریابندری از *وداع با اسلحه* یکی از نخستین کتاب‌هایی است که در آن‌ها مترجم نثر شکسته فارسی را در برگردان گفتگوها به‌کار برده است. البته می‌دانیم که ترجمه ابراهیم گلستان از *ماجراهای هاگلبری فین* (۱۳۲۸) نیز به نثر شکسته محاوره ترجمه شده، ولی آن کتاب ۶۳ سال بعد از اتمام ترجمه به چاپ رسیده و لذا فرصت تأثیرگذاری را به دلیل این تأخیر ناخواسته از دست داده است.

کتابنامه

- چوپانی، هانیه (۱۳۹۲). *وداع با اسلحه*. تهران: کتاب کوله‌پشتی.
- خان‌جان، علیرضا (۱۳۸۳). «خردگرایی و کلان‌نگری در ترجمه داستان: رهیافتی نقش‌گرا به تعادل سبکی»، *مطالعات ترجمه*، پاییز و زمستان ۱۳۸۷: ۲۵-۳۸.
- خزاعی‌فرید، علی و مسلم فتح‌اللهی (۱۳۸۹). «تأثیر ترجمه رمان‌های مدرن انگلیسی بر هنجار سبکی طول جمله در رمان فارسی (موردپژوهی نه رمان کلاسیک و مدرن)»، *فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه*، سال ۴۲ شماره ۳: ۳۷-۵۸.
- دریابندری، نجف (۱۳۶۲). *وداع با اسلحه*. چاپ هشتم، تهران: انتشارات نیلوفر.
- دریابندری، نجف (۱۳۸۸). «درس انگلیسی را تجدید شدم» (مصاحبه)، *روزنامه جام جم*، شماره ۲۵۶۴، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۸.
- دریابندری، نجف (۱۳۹۲). *از این لحاظ*. تهران: نشر کارنامه.

دریابندری، نجف (۱۳۹۳) «عیش مدام در دنیای قلم» (مصاحبه)، روزنامه ایران، شماره ۵۷۲۴، ۱ شهریور ۱۳۹۳.

سپانلو، محمدعلی (۱۳۹۰) «وقتی ترجمه خوبی از اثری هست، نیازی به ترجمه مجدد نیست»، وبگاه مهرنیوز، شناسه: ۱۵۰۲۳۰۰، ۱۶ دی ۱۳۹۰.

صفارزاده، طاهره (۱۳۸۹). اصول و مبانی ترجمه. تهران: پارس کتاب.

کاشیگر، مدیا (۱۳۹۳) «تاریخ آنقدرها هم منطقی ندارد» (مصاحبه)، روزنامه اعتماد: شماره ۳۱۸۱، ۲۶ بهمن ۱۳۹۳.

مرعشی، رضا (۱۳۴۹). وداع با اسلحه. تهران: شعله.

Lakoff, G. & Johnson, M. (1980). *Metaphor We Live by*. Chicago: University of Chicago Press.
